

بیتنا



۹۸
حلقہ
املیں

حلقہ مطالعاتی فلسفہ اخلاق

با حضور دکتور سید حسن اسلامی

اخلاق کاربردی بر مبنای کتاب Living Ethics

سه شنبہ ۱۸ ساعت

ق.م. بلوار امپن. کوچہ ۱۳.

انڈھای کوچہ سمت راست بلاک ۲۲۱



خانہ اخلاق پیرتھومان جوان

جلسہ ۳ حلقہ مطالعاتی

فلسفہ اخلاق

اخلاق کاربردی بر مبنای کتاب living
ethics، اثر Russ Shafer-Landau

دکتور سید حسن اسلامی

دکتور نعیمہ پور محمدی

سه شنبہ ۱۲ آگرمہ ۹۸

به قلم: علی علیزادہ

چکیده

در این جلسه آقای دکتر اسلامی وارد مباحث مربوط به اخلاق حیوانات شدند و مقدماتی در مورد این بحث مطرح کردند. در بخش دوم جلسه خانم دکتر پورمحمدی به مناسبت روز جهانی معلولین و تألیف کتابشان (با عنوان «ژن بد») در مورد سقط جنین دارای معلولیت سخن گفتند و نظر مخالفان و موافقان این نوع سقط جنین گزینشی را بیان کردند.

دکتر سید حسن اسلامی:

فصل دوم: حیوانات Animals

دومین فصل از بخش دوم کتاب living ethics درباره‌ی حیوانات است. در این فصل چند مقاله آورده شده است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها مقاله‌ی پیتر سینگر به نام «All animals are equal» است. این مقاله به لحاظ تاریخی بسیار تاثیرگذار بوده است و یکی از سه مقاله‌ای است که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد و جریانی در تفکر غربی‌ها در باب حیوانات پدید آوردند. در حقیقت می‌توان گفت: این سه مقاله سرآغاز اخلاق زیست‌محیطی به شمار می‌آیند.

در سنت اسلامی ما در باب حقوق حیوانات اغلب از موالید اربعه سخن گفته‌اند. مطابق سنت اسلامی ما چهار نوع آفریده در عالم داریم که شامل انسان‌ها، حیوان‌ها، گیاهان و جمادات می‌شوند و هر چهار نوع مشمول اخلاق هستند. این چهار نوع به لحاظ درجه با هم تفاوت دارند اما در نوع با یکدیگر فرقی ندارند. در دنیای مدرن دامنه‌ی اخلاق عملاً به انسان محدود شد. در واقع هر چه به دوران معاصر نزدیک می‌شویم، حوزه‌ی اخلاق محدود و محدودتر می‌شود.^۱ این در حالی است که در گذشته بسیاری از رفتارهای ساده‌ی فردی مثل خوردن و نوشیدن مشمول اخلاق بوده‌اند. حتی چیزهایی مثل ازدواج یا تمایلات جنسی نیز در گذشته جنبه‌ی اخلاقی داشته‌اند. با این حال هر چه به دوران جدید نزدیک‌تر می‌شویم، بحث‌های جنسی به ترجیحات شخصی فروکاسته می‌شوند. طبیعتاً در چنین فضایی حیوانات، گیاهان و جمادات از عرصه‌ی اخلاق به بیرون رانده می‌شوند. در مقابل مطابق سنت اسلامی تمام موجودات آفریده‌های خدا بوده و دارای شانی از اخلاق و حقوق هستند.

^۱. همه‌ی حیوانات برابر هستند.

^۲. منظوم قبل از قرن نوزدهم است.

شاید بتوان گفت سرآغاز «انسان‌محوری»^۳ در دنیای جدید به سخنان فرانسیس بیکن باز می‌گردد. فرانسیس بیکن در کتابی به نام «ارغنون جدید» می‌گوید: رویکرد سنتی به علم در جهت کشف عالم بوده است. حال آن‌که ما به تسلط بر عالم نیازمند هستیم. لذا باید بند از بند عالم گسست تا بتوان بر آن چیره شد. گفته می‌شود که این سخنان، سرآغاز تقدس‌زدایی از عالم بوده‌اند. بعدها این نگاه در دست کسانی چون دکارت صورت‌بندی متفاوتی به خود گرفته و جنبه‌ی فلسفی‌تری پیدا کرد. در این نگاه اصولاً تفکر، عقلانیت، اندیشه و روح اختصاصاً متعلق به انسان است. دکارت در کتاب «روش درست به کاربردن عقل» به صراحت می‌گوید: «جانوران نه این است که کمتر از آدمیزاد عقل داشته باشند. این نگاه یک نگاه سنتی است. بلکه باید گفت حیوانات هیچ عقلی ندارند.» ممکن است کسی بگوید: این سخن درست نیست، چون حیوانات واکنش نشان می‌دهند، با هم ارتباط برقرار می‌کنند و ... دکارت می‌گوید: «هیچ‌کدام از این‌ها دلیل بر عقلانیت نیستند. این رفتارها صرفاً رفتارهایی ماشین‌واره هستند که محرک آن‌ها طبیعت است.» وقتی به ماشینی که دزدگیر دارد لگد می‌زنید، صدایش در می‌آید، اما این به آن معنا نیست که این ماشین روح دارد. سگ

هم همین‌طور است و پارس کردنش یک واکنش ماشین‌واره است. دکارت در ادامه نحوه‌ی کار کردن یک ساعت را مثال زده و می‌گوید: «ساعت شعور ندارد اما وقت را دقیق‌تر از ما نشان می‌دهد. چنان‌که می‌بینید با همه‌ی عقل و دانایی ما، ساعت که جز چرخ و فلک چیزی نیست، شماره‌ی ساعات و میزان اوقات را درست‌تر از ما معلوم می‌کند. بنابراین دقت در کار دلیل بر عقل و شعور نیست.» این نظریه به نظریه‌ی «ماشینی‌بودن حیوانات» معروف است. این درست بر خلاف شهود و سنت اخلاقی گذشته‌ی ما است. ما چه نگاه درون‌دینی و چه نگاه برون‌دینی داشته باشیم، نمی‌توانیم این سخن را بپذیریم. غالب قدمای ما فکر می‌کردند که حیوانات درک و شعور دارند. قرآن کریم نیز از این نکته‌ها سرشار است: هدهد پرنده‌ای بوده که خبر می‌آورده، بحث می‌کرده و ... به تعبیر علامه طباطبایی هدهد حتی مفاهیمی انتزاعی همچون مالکیت، ملوکیت، پرستش و ... را نیز درک می‌کرده است. به هر حال این افکار خرافی سنتی پس از دکارت آرام آرام به حاشیه رانده شد و نظریه‌ی مکانیکی بودن حیوانات مسلط شد و این بحث تا کانت نیز ادامه پیدا کرد. کانت بحث مفصلی را درباره‌ی این‌که ما در قبال یک‌دیگر تکالیفی داریم، مطرح می‌کند و می‌گوید: «ما در قبال حیوانات تکلیفی نداریم. اگر شما از سگی نگهداری کنید و تا زمانی که به شما خدمت می‌کند، از او نگهداری کرده و سپس او را رها کرده یا بکشید، هیچ نقض تکلیفی در قبال این سگ نکرده‌اید. ممکن است بگویید: این نوعی ناسپاسی است. اما از آن‌جایی که سگ ادراکی از ناسپاسی ندارد، کار شما

دکارت می‌گوید: «هیچ‌کدام از رفتارهای حیوانات دال بر عقلانیت آن‌ها نیستند. این رفتارها هم‌گه ماشین‌واره بوده و محرک آن‌ها طبیعت است.»

³ Anthropocentrism

اشکالی ندارد.» به تعبیر کانت انسان هیچ تکلیف مستقیم و بی‌واسطه‌ای در قبال حیوانات ندارد؛ بلکه تکلیف ما در قبال حیوانات به طور غیر مستقیم تکلیفی در قبال انسان‌های دیگر است. او در ادامه مثالی می‌زند: اگر سگی نسبت به صاحب خود بسیار وفادار باشد، کار او در مقایسه با انسان خدمت به شمار رفته و قابل تقدیر است. اگر کار این سگ زمان زیادی دوام بیاورد، صاحبش باید تا پایان عمر از آن نگهداری کند. انسان از طریق ادای این دین می‌تواند به انسانیت خدمت کرده و تکلیف خود را نسبت به بشریت انجام دهد. اگر کسی سگ خود را به این دلیل که نمی‌تواند غذای او را فراهم کند، بکشد، خلاف تکلیف خود نسبت به سگ عمل نکرده است، چرا که سگ نمی‌تواند در این مورد قضاوتی کند. با این حال هر چند ما در قبال حیوانات تکلیف مستقیمی نداریم، اما در قبال انسان‌ها مسئول هستیم. لذا اگر من سگی را بکشم، درست است که سگ کار بد مرا درک نمی‌کند اما این کار در واقع دو بدی دارد: یکی این که به انسان‌های دیگر نشان می‌دهم که من - فارغ از این که طرف مقابلم سگ است یا غیرسگ - اصولاً شخص ناسپاسی هستم. دوم این که من با کشتن این سگ آرام آرام روح قساوت و سنگ‌دلی را در خود پرورش می‌دهم.^۴ کانت در ادامه می‌گوید: «انسان هر چه بیشتر با حیوانات انس گرفته و رفتار آن‌ها را ملاحظه کند، بیشتر به آن‌ها علاقه‌مند می‌شود، زیرا می‌بیند حیوانات چگونه نگران کودکان خود هستند. از آن‌پس انسان حتی در مقابل گرگ نیز بی‌رحم نخواهد بود. لایبنتس که از کرم کوچکی برای مشاهده و تحقیق استفاده می‌کرد، آن را طوری روی برگ قرار می‌داد که آزمایش‌هایش موجب آزار آن نشود. مایه‌ی تاسف است که انسان چنین مخلوقی را بی‌جهت از بین ببرد.»



به‌طور کلی حاصل دیدگاهی که از قرن شانزدهم به بعد شکل می‌گیرد، این است که حیوانات از عرصه‌ی اخلاق کنار گذاشته می‌شوند.^۵ در نگاه سنتی تکلیف روشن است: باید به حیوانات که مخلوق خداوند هستند، توجه کرده و از آن‌ها مراقبت نمود. اما در نگاه مدرن مشکل از جایی آغاز می‌شود که بخواهیم برای حیوانات شأن اخلاقی درست کنیم. من و شما به‌طور معمول با حیوانات سروکار داریم و می‌بینیم که حیوانات در موقعیت‌های گوناگون قربانی ما می‌شوند؛ در عزاداری و شادمانی، از سر بی‌حوصلگی و تفریح کردن، به‌خاطر ورزش‌های پرهیجانی مثل گاو‌بازی، برای شکار ورزشی، برای فعالیت‌ها و آزمایشات علمی^۶، برای تولید محصولات آرایشی و زیبایی^۷ و ... حیوانات را می‌کشیم. علاوه بر این‌ها برای فعالیت‌هایی همچون جابجا شدن، ورزش‌های رقابتی و ... نیز از حیوانات استفاده می‌کنیم. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا حیوانات منزلت و جایگاه اخلاقی دارند یا خیر؟ زمانی سفیدپوستان اروپایی در الجزایر انسان‌ها را مثل حیوانات شکار می‌کردند. عکسی از آن دوران وجود دارد که نشان می‌دهد یکی از این سفیدپوستان سر چند انسان را به دیوار خانه‌اش کوبیده است. این همان کاری است که ما درباره‌ی حیواناتی همچون گوزن انجام می‌دهیم. امروزه شکار انسان‌ها را محکوم می‌کنیم، چون انسان‌ها کرامت ذاتی و شأن اخلاقی دارند. ما برای انسان‌ها شأن اخلاقی قائل هستیم، چون انسان‌ها عقل و شعور دارند. این ایده‌ای بود که از قرن هجدهم به بعد جا افتاد و کسانی همچون کانت از آن دفاع کردند. در پی این ایده، قیاس منطقی زیر بر ضد حیوانات و به نفع استفاده‌ی گسترده از آن‌ها شکل گرفت:

۱. تنها معیار منزلت اخلاقی، عقل است.

۲. حیوانات فاقد عقل هستند.

۳. پس حیوانات منزلت اخلاقی ندارند.

^۵ به طریق اولی بحث‌های محیط‌زیستی نیز کنار گذاشته می‌شوند. اصولاً بحث‌های مربوط به محیط زیست به قرن بیستم تعلق داشته و در گذشته سابقه‌ای ندارند.

^۶ من در این‌باره یادداشتی به نام «علم به کام خشونت» نوشته‌ام.

^۷ در سال‌های قبل برای تولید بسیاری از لوازم آرایشی از حیوانات استفاده می‌شد؛ مثلاً لوازم آرایشی پیش از آن‌که روی انسان آزمایش شوند، روی چشم خرگوش آزمایش می‌شدند. این آزمایش‌ها در بسیاری از موارد باعث نابینایی خرگوش‌ها می‌شدند. خوشبختانه امروزه در فرایند تولید برخی از محصولات آرایشی که با نشان **vegan** تولید می‌شوند، حیوانات مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند.

در مقابل کسانی که از حقوق حیوانات دفاع می‌کنند^۸، در یکی از دو مقدمه یا هردوی آنها تردید می‌کنند. پیامد گرایانی همچون جرمی بنتام و پیتر سینگر معتقدند: عقل تنها ملاک اخلاق نیست. هیوم استدلال خوبی درباره‌ی این که عقل به هیچ عنوان نمی‌تواند بنیاد اخلاق باشد، دارد. هیوم معتقد است این عاطفه است که بنیاد اخلاق است. بنابراین ظرفیت ادراک عقلانی ملاک شأن اخلاقی نبوده و همین که احساس درد و ظرفیت ادراک رنج، الم، لذت و شادی وجود داشته باشد، کافی است. در مقابل برخی در مقدمه‌ی دوم و تفسیر رایج از عقل تردید کرده‌اند. در مقالات پیش‌رو در باب شأن اخلاقی حیوانات بیشتر بحث خواهیم کرد. اگر ثابت شود که حیوانات شأن اخلاقی ندارند، تمام رفتارهای ما عادی بوده و صرفاً باید در حفظ منافع ملی قدری مصلحت‌اندیشی داشته باشیم. اما اگر شأن اخلاقی حیوانات ثابت شود، پرسش دیگری طرح می‌شود: آیا شأن اخلاقی حیوانات با شأن اخلاقی انسان‌ها برابر است؟ اگر به این برابری قائل شویم - چنان که برخی همچون تام ریگان^۹ به این برابری قائل هستند - باید عمده‌ی رفتارهای ما در قبال حیوانات متوقف شوند. در مقابل اگر به این برابری قائل نشویم، باید رفتارهای جاری‌مان با حیوانات را قدری

محدود کنیم. در این باره بحث‌های زنده‌ای وجود دارد

که طرح آن‌ها را به جلسه‌ی بعد موکول می‌کنم.

ظرفیت ادراک عقلانی تنها ملاک شأن اخلاقی نیست.

همین که احساس درد، ظرفیت ادراک رنج، الم، لذت و

شادی در موجودی وجود داشته باشد، کافیه است.

در این جلسه به مناسبت روز جهانی معلولیت از سرکار

خانم پورمحمدی دعوت کرده‌ایم تا به مناسبت انتشار

کتاب جدیدشان برای ما درباره‌ی معلولیت صحبت

کنند. در جلسات قبل درباره‌ی سقط جنین - و مشخصاً سقط جنین ناشی از تجاوز به عنف - صحبت کردیم. از قضا پس از جلسه‌ی قبل خبری مبنی بر این که یک دختر یازده ساله توسط یکی از محارمش باردار شده، به دست من رسید. این هم‌نوعی rape محسوب می‌شود. در پرونده‌ای شبیه به این پرونده، قاضی به rape بودن رای نداده بود.^{۱۰} گاهی دخترانی که توسط بزرگ‌ترهای خانواده مورد تعرض قرار می‌گیرند، چنان وحشت و درماندگی‌ای را تجربه می‌کنند که هیچ نشانه‌ای از خشونت فیزیکی در آن دیده نمی‌شود.

یکی دیگر از موارد سقط که روز به روز جدی‌تر می‌شود، مربوط به بحث معلولیت است. بحث معلولیت ابعاد مختلف اجتماعی، روان‌شناختی، فیزیولوژیک، بایولوژیک و ... دارد. اولین بحث در این باره این است که واقعاً چه کسی معلول است؟ چه کسی می‌تواند این را تشخیص بدهد؟ بسیاری از چیزهایی که در نظر ما معلولیت به شمار می‌آیند، صرفاً برچسب‌های اجتماعی هستند. این جامعه است که تصمیم می‌گیرد برخی را معلول و برخی دیگر را نامعلول بنامد. در

^۸. مدافعان حقوق حیوانات از طیف گسترده‌ای تشکیل شده و شامل تکلیف‌گرایان، پیامد‌گرایان و ... می‌شوند.

^۹ Tom Regan

^{۱۰}. البته دختر می‌توانست به این رای اعتراض کند.

گذشته بر خلاف امروز بیمارانی که به بیماری‌های نورتیک مبتلا بودند یا دیوانه به حساب می‌آمدند، به عنوان بخشی از جامعه‌ی عادی به شمار آمده و به حاشیه رانده نمی‌شدند. فوکو معتقد است ما با این خط‌کشی‌ها مفاهیم معلول‌ساز ایجاد کرده و به افراد برچسب معلولیت می‌زنیم و چه بسا ممکن است به کسی که جنینش معلول است، پیشنهاد سقط جنین بدهیم.

دکتر نعیمه پور محمدی

پس از ورود من به بحث معلولیت، یکی از مسائلی که همواره ذهنم را مشغول کرده بود، این بود که آیا من باید فرزندم را سقط می‌کردم یا خیر؟ حاصل پژوهش‌ها و مطالعات من در این باره تبدیل به کتابی شد که به زودی تحت عنوان «ژن بد» منتشر می‌شود.^{۱۱} به طور کلی از سقط جنینی که به دلیل ناهنجاری‌های جنینی انجام می‌شود، با نام «selective abortion»^{۱۲} یاد می‌کنند. این عنوان می‌تواند موارد دیگر از سقط جنین را نیز دربرگیرد؛ مثل گزینش فرزند دختر یا پسر یا گزینش سطح خاصی از هوش یا گزینش سطح خاصی از زیبایی. با این حال اغلب مقصود از selective abortion سقط جنین به علت ناهنجاری‌های جنینی است.

استدلال‌های مدافعین سقط جنین

کسانی که به سقط جنین گزینشی «آری» می‌گویند، شش استدلال دارند که به شرح زیر است:

۱. استدلال اول مربوط به حق انتخاب است. این استدلال برای تجویز سقط جنین کلی نیز مورد استفاده می‌گیرد. مطابق این استدلال زن به هر دلیل حق انتخاب دارد که فرزندش را سقط کند. اشکالی که به این استدلال گرفته‌اند این است که بین موارد سقط جنین تفاوت وجود دارد. وقتی خانمی می‌خواهد فرزند چهارم را سقط کند، پیامی تحقیرکننده برای همه‌ی بچه‌های چهارم دنیا نمی‌فرستد؛ بلکه این صرفاً یک تصمیم خاص و شخصی است که براساس شرایط خانوادگی‌اش آن را گرفته است. اما وقتی یک زن یک جنین معلول را سقط می‌کند، برای همه‌ی معلولان بزرگسال پیامی تحقیرآمیز می‌فرستد.

۲. این استدلال ادعا می‌کند که جنین‌های معلول برای کاستن از رنج بشری باید سقط شوند. مطابق ادعای این استدلال اگر می‌توانستیم به یک جنین معلول زندگی پیش‌رویش را نشان بدهیم، او به ما می‌گفت که این زندگی را به دلیل رنج‌های فراوانش نمی‌خواهد. اشکال این استدلال این است که رنج معلولین بیش از آن که مربوط به نوع زیست ذهنی و بدنی‌شان باشد، ناشی از تبعیض‌های اجتماعی‌ای است که نسبت به معلولین اعمال می‌شود. در نتیجه می‌توان با اصلاح

^{۱۱}. عنوان فرعی این کتاب «سقط جنین گزینشی؛ پرسش‌های اخلاقی» است.

^{۱۲}. سقط جنین گزینشی

جامعه کاری کرد که رنج نکشند. در واقع معلولیت بیش از این که یک ویژگی زیستی، شناختی یا ژنتیکی باشد، یک ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است.

۳. استدلال سوم مربوط به اصالت کیفیت زندگی است. طرفداران سقط جنین گزینشی می‌گویند: این که آدم‌های زیادی به این دنیا بیایند، اهمیتی ندارد؛ بلکه مهم این است که زندگی ایشان با کیفیت باشد. یک شخص معلول علاوه بر این که خودش زندگی با کیفیتی ندارد، کیفیت زندگی خانواده‌اش را هم پایین می‌آورد.



خانم‌هاقی پژوهان جوان

عکس: علی‌علیزاده

۴. استدلال چهارم مربوط به تولدهای غلط است. مطابق این استدلال گفته می‌شود که معلولین تولد و زندگی غلطی دارند. به تعبیر دیگر زندگی معلولین هیچ ارزشی ندارد و در نتیجه باید جلوی این غلط‌ها را بگیریم. این استدلال یادآور استدلال نازی‌ها در دوران سرکوب نژادی است. نازی‌ها با استناد به این استدلال معلولین، سالمندان، یهودیان و ... را می‌کشتند. هانا آرنت در کتاب «محاكمه‌ی آیشمن» می‌گوید: «دولت نازی چه حقی داشته است تا بگوید چه کسانی حق زندگی در این جهان را دارند و چه کسانی ندارند؟» این همان اشکالی است که به استدلال تولد غلط نیز وارد است.

۵. استدلال پنجم این است که معلولین به لحاظ اجتماعی و اقتصادی بار اضافه‌ای بر دوش اجتماع هستند، چرا که محیط‌های متعددی باید برای ایشان مناسب‌سازی شود. اشکال این استدلال این است که طراحی تست‌های پیش از

تولد^{۱۳} نیز بسیار هزینه‌بردار است. علاوه بر این فناوری‌های سقط جنین نیز بسیار پرخرج هستند. این در حالی است که کمتر از پنجاه درصد خانواده‌ها حاضرند فرزندانشان را سقط کنند و علی‌رغم این هزینه‌ها معلولین باز هم به دنیا می‌آیند. همچنین این تست‌ها همیشه نتیجه‌ی درست را نشان نمی‌دهند. از این‌ها گذشته معلولیت همواره در بدو تولد اتفاق نمی‌افتد، بلکه افراد گاهی بر اثر حادثه، سالمندی و ... نیز معلول می‌شوند.

۶. استدلال آخر مربوط به «جایگزین‌پذیری» است. چرا وقتی ما می‌توانیم خط تولید بشر را راه انداخته و بر آن نظارت کرده و کیفیتش را کنترل کنیم، این کار را نکنیم؟ باید به خانواده‌ها اجازه بدهیم تا اگر یکی از جنین‌هایشان معلول از آب درآید، این جنین را سقط کرده و دوباره شانسشان را امتحان کنند. اگر این خانواده‌ها بچه‌ی معلولی را به دنیا بیاورند، برای بارداری دوباره انگیزه‌ای نخواهند داشت.

رویکردهای مخالف سقط جنین

مخالفان سقط جنین معلول سه رویکرد متفاوت دارند:

۱. برخی از زوایای مختلف استدلال‌های مدافع سقط جنین را نقد می‌کنند. این نقدها گاهی از جنبه‌ی اخلاقی به سقط جنین پرداخته و به برشمردن مشکلات اخلاقی یک استدلال می‌پردازند. گاهی نیز مربوط به تبارشناسی هستند؛ مثلاً ممکن است در نقدی گفته شود: سقط جنین معلول به ایدئولوژی اصلاح نژاد نازی‌ها برمی‌گردد. نقدهای زبانی، فلسفی، اجتماعی، فمینیسمی و معلولیت‌نگر^{۱۴} نیز از جمله نقدهای دیگری هستند که به استدلال‌های مدافع سقط جنین معلول وارد شده‌اند.

نباید کل شخصیت یک انسان را به یک ژن معیوب تقلیل بدهیم. معلول انسانه است که تمام ویژگی‌های بشری را دارد؛ می‌تواند عشق بورزد، لذت ببرد، پدریا مادرشود و ... و فقط یک ژن معیوب دارد.

۲. برخی نگرش‌های تازه در باب معلولیت به ما می‌دهند.

۳. برخی برای مواجهه با معلولیت، راهکارهایی را مطرح می‌کنند.

در این‌جا مروری کوتاه بر نقدهای مخالفین سقط جنین خواهیم داشت:

¹³ .prenatal tests

¹⁴ . این دسته از نقدها، نقدهایی هستند که از منظر معلولان مطرح می‌شوند.

۱. سقط جنین دارای معلولیت اشکال اخلاقی دارد، چرا که با هر سقط، تمام معلولین تحقیر می‌شوند. گویا با انجام این کار برای تمام معلولین نامه‌هایی نوشته می‌شود که در آن‌ها به ایشان گفته شده: ما دیگر مثل شما را نمی‌خواهیم و می‌خواهیم از شرتان خلاص شویم. کدام معلول می‌تواند با چنین بازخوردهای زنده‌ای زندگی خوبی داشته باشد؟ یک معلول با شنیدن خبر سقط یک جنین معلول با خودش فکر می‌کند که لابد اگر مادرش نیز امکانات این مادر را در اختیار داشت، او را سقط می‌کرد و این فکر دائما او را عذاب می‌دهد. نقد اخلاقی بعدی مربوط به مسأله‌ی «فروکاهش به ژن» است. در این نقد گفته می‌شود: نباید کل شخصیت یک انسان را به یک ژن معیوب تقلیل بدهیم. معلول انسانی است که تمام ویژگی‌های بشری را دارد؛ می‌تواند عشق بورزد، لذت ببرد، پدر یا مادر شود و ... و فقط یک ژن معیوب دارد. نقد اخلاقی بعدی مربوط به «بارداری و تولد کالاسازی شده» است. در این نقد گفته می‌شود: امروزه با فرایند بارداری طوری رفتار می‌شود که گویا بارداری شبیه به فرایند تولید یک محصول در کارخانه است. امروزه دائما با خلق استانداردهای و نیازهای جدید تلاش می‌شود تا این خط تولید بهبود داده شود. حال آن‌که کالاسازی فرایند تولد یک انسان عملی غیر اخلاقی است. علاوه بر این ما از ابعاد تجاری این قضیه نیز غافل هستیم. سوداگران علم پزشکی که از طریق طراحی این تست‌ها درآمد عظیمی کسب می‌کنند، در این قضیه نقشی موثر دارند. نقد بعدی مربوط به این است که در تست‌های غربال‌گری موقعیت‌های پیچیده‌ی اخلاقی وجود دارد. این طور نیست که این تست‌ها همواره نتیجه را به درستی نشان بدهند. در کالیفرنیا سالانه ۲۰۰۰۰۰ تولد اتفاق می‌افتد و از این میان ۱۰۰۰۰ مورد مبتلا به اسپینایفیدا و آنانسفالی تشخیص داده می‌شوند. این در حالی است که وقتی این بچه‌ها به دنیا می‌آیند، صرفاً ۲۰۰ نفر از آن‌ها با این مشکلات مواجه هستند و ۹۸۰۰ تای دیگر بی‌رحمانه کشته می‌شوند. از این‌ها گذشته از آنجایی که این تست‌ها عموماً در سه ماهه‌ی اول بارداری انجام می‌شوند، معمولاً دقیق نیستند. همچنین علائم برخی از بیماری‌هایی که توسط این تست‌ها تشخیص داده می‌شوند در دهه‌ی چهارم و پنجم زندگی فرد پدیدار می‌شوند.^{۱۵} چرا باید لذت زندگی را از چنین فردی بگیریم؟

۲. گاهی ممکن است اشخاص سالم اعتراض کنند که چرا مالیات‌های ما باید خرج حمایت از افراد معلول شوند؟ پاسخ این است که خانواده‌هایی که فرزند معلول دارند نیز مالیات می‌دهند. چرا باید مالیاتی که خانواده‌های دارای فرزند معلول می‌پردازند، خرج طراحی تست‌هایی شود که سبب می‌شوند فرزندان شبیه به فرزندان آن‌ها از بین بروند؟ در واقع معلولان با دادن مالیات در حال هزینه کردن برای نابودی خود هستند. این یک مشکل اخلاقی جدی است.

۳. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم سقط جنین، به لحاظ تبارشناختی به پاکسازی نژادی نازی‌ها برمی‌گردد.

^{۱۵}. مثل بیماری هانتینگتون که در آن شخص از دهه‌های چهارم و پنجم به بعد آرام آرام فلج می‌شود. جالب است که هنوز درمانی برای این بیماری پیدا نشده است اما تست‌های آن وجود دارند.

۴. در نقد زبان‌شناختی گفته می‌شود که یک چرخش زبانی ساده اشخاص را دچار غفلت کرده و او را مجبور به کشتن فرزندنش می‌کند. این چرخشی زبانی چرخشی است که از واژه‌ی **wanted baby** به سمت واژه‌ی **disabled fetus** صورت گرفته است. وقتی ما تعبیر را از واژه‌ی بچه‌ی خواسته به جنین معیوب تغییر می‌دهیم، دیگر هیچ احساس خویشاوندی‌ای با او نکرده و به راحتی می‌توانیم او را دور بیاندازیم.

۵. در نقد فلسفی-اجتماعی ابتدا این پرسش به میان می‌آید که آیا معلولیت یک امر زیستی است یا یک امر اجتماعی؟ اگر معلوم شود که معلولیت امری اجتماعی و برساختی است، باید پرونده‌ی سقط جنین را مختومه اعلام کرد. در مقابل اگر معلولیت امری ذاتی باشد؛ به این معنا که تمام مشکلات معلولین مربوط به مشکلات بدنی‌شان باشد، دیگر بحثی نخواهیم داشت. دیدگاه‌های متعددی در مورد این مساله - حتی در میان اجتماع معلولین - وجود دارد. عده‌ای با نگاهی افراطی تمام مشکلات معلولین را به اجتماع نسبت داده و می‌گویند: معلولیت به هیچ وجه منشأ زیستی نداشته و درست مثل چپ‌دست بودن، قد دومتری

انتخاب زنانی که سقط جنین را برمی‌گزینند، یک انتخاب واقعی نیست؛ بلکه یک انتخاب جبری است. زنانی که سقط جنین می‌کنند، خیال می‌کنند که این عمل انتخاب خودشان است اما در حقیقت خودمختاری این خانواده‌ها توسط دولت نقض شده است.

داشتن، سیاه‌پوست بودن و ... است. به نظر می‌رسد این دیدگاه چندان معقول نباشد، چرا که معلولین واقعا با محدودیت‌هایی مواجه هستند. یک معلول حرکتی واقعا نمی‌تواند از کوه بالا برود. یک معلول شناختی واقعا نمی‌تواند کتاب فلسفی بخواند و با ما بحث کند. یک نابینا واقعا از دیدن غروب خورشید محروم است. علاوه بر

این واقعا برای این فعالیت‌ها ارزش قائل هستیم و نمی‌توانیم نگاهی چنین خنثی به معلولیت داشته باشیم. بنابراین به نظر می‌رسد بهترین رویکرد این باشد که بگوییم بین ^{۱۶} **property** و ^{۱۷} **person** تفاوت وجود دارد. ما در مقام بیان **property** حق توصیف و حتی ارزش‌گذاری را داریم؛ به این معنا که مثلا می‌توانیم بگوییم که نابینایی بد است و ضعف به شمار می‌رود اما حق نداریم این کار را در مقام توصیف یک شخص انجام بدهیم. یک شخص معلول درست مثل یک شخص عادی دارای ارزش و احترام است. بنابراین رویکرد معقول این است که هم به امر زیستی اهمیت بدهیم و هم از تأثیرات امر اجتماعی غافل نشویم.

۶. نقد دیگری که در این حوزه وارد می‌شود این است که انتخاب زنانی که سقط جنین را برمی‌گزینند، یک انتخاب واقعی نیست؛ بلکه یک انتخاب جبری است. زنانی که سقط جنین می‌کنند، خیال می‌کنند که این عمل انتخاب

^{۱۶}. ویژگی

^{۱۷}. شخص

خودشان است اما در حقیقت خودمختاری این خانواده‌ها توسط دولت نقض شده است. این زنان به قدری تحت فشار قرار می‌گیرند که حتی اگر بخواهند فرزندانشان را نگه دارند، از این کار ناتوان خواهند بود. اگر از مادرائی که فرزند سندروم داونی دارند پرسید: پیش و پس از تولد فرزندانشان چه شرایطی داشته‌اند، به شما خواهند گفت که پیش از تولد به شدت از تولد فرزندشان وحشت داشته‌اند اما بعد از تولد - صرف نظر از مشکلات اجتماعی - از بودن با فرزندشان لذت برده‌اند. مارشا ساکستون که خود معلول است و درباره‌ی مشکلات سقط جنین معلول مطالعه و پژوهش کرده است، می‌گوید: «گویا جهان قبل از تولد این بچه‌ها قضاوتش را درباره‌ی ایشان اعلام کرده است. پرستاران سفیدپوش قبل از این که مادر و بچه یک‌دیگر را ملاقات کنند، قضاوتشان را درباره‌ی به دردنخور بودن این بچه‌ها کرده‌اند.»



خانواده‌ای از روهان جوان

عکس: علی علیزاده

علاوه بر این سقط جنین معلول، نقض خودمختاری خود او نیز است. درست است که جنین خودمختاری آگاهانه ندارد، اما خودمختاری طبیعی دارد. خودمختاری طبیعی به این معنا است که اگر پدر و مادر جنین را رها کنند، او متولد می‌شود. به عبارت دیگر جنین به رشد و تولد میلی طبیعی دارد. ممکن است کسی بگوید: تولد هر جنینی نقض خودمختاری او است، چرا که هیچ پدر و مادری از جنین خود سوال نکرده که آیا می‌خواهد به دنیا بیاید یا خیر؟ پاسخ این است که اولاً ما برای این کار ابزاری در اختیار نداریم. ثانیاً نقض خودمختاری در دعوت به حیات کمتر از نقض خودمختاری در منع از حیات رخ می‌دهد. شخصی که می‌میرد همه‌ی امکان‌ها از او گرفته می‌شود اما شخص زنده انتخاب‌های زیادی دارد.

قبلا عرض کردیم که رویکرد برخی از مخالفان سقط جنین معلول این است که نگرش‌هایی را درباره‌ی معلولیت مطرح کنند. در این جا به برخی از نگرش‌ها می‌پردازیم:

۱. نگرش روایت^{۱۸}: در این نگرش ما برای روایت معلولیت باید به سراغ روایت خانواده‌هایی که فرزند معلول دارند، برویم تا ببینیم کلیشه‌هایی که در باب معلولیت وجود دارند تا چه اندازه غیرواقعی هستند. ممکن است مادری بگوید: تربیت فرزند معلول من از تربیت فرزند سالم‌تر بوده است یا به همان میزان سخت بوده است. حتی پژوهش‌های موجود در این باره نیز تفاوت فاحشی را نشان نمی‌دهند.

۲. نگرش اخلاق مراقبت: در این نگرش گفته می‌شود که شخص مراقبت‌کننده باید مراقبت را به خوبی انجام دهد و در این میان ویژگی‌های شخص مراقبت‌شونده اهمیتی ندارد. مطابق این دیدگاه در واقع این مراقبت‌کننده است که می‌خواهد از این طریق به پیشرفت و رشد برسد، چرا که این مراقبت‌کننده است که می‌خواهد از طریق دوست داشتن و محبت به دیگران وجود خود را توسعه بدهد.

۳. نگرش اخلاق فضیلت: در این نگرش گفته می‌شود که باید به تجربه‌های زیسته اهمیت داده شود تا بتوان انتخابی فضیلت‌مندانه کرد. انتخاب فضیلت‌مندانه این است که حق نداریم برای مادری که در میانه‌ی تجربه‌ی بارداری قرار دارد، سقط را تجویز کنیم. اگر به تجربه‌ی زیسته‌ی زنان نگاه کنیم، می‌بینیم که زنان - به خصوص در بارداری‌های دوم و سوم^{۱۹} - هیچ‌گاه نمی‌خواهند جنین‌شان را سقط کنند.

یکی دیگر از رویکردهای مخالفین سقط جنین معلول این است که برای مواجهه با معلولیت راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. باید به جنین‌های معلول هویت بدهیم تا نتوان آن‌ها را به راحتی سقط کرد. جنین معلول بخشی از اجتماع معلولان است، نه یک موجود زائد.

۲. باید جنبش‌های مربوط به معلولیت را گسترش بدهیم.

۳. باید به مردم یادآوری کنیم که احتمال رخ دادن یک حادثه همیشه وجود دارد. حتی اگر حادثه‌ای رخ ندهد، دوران سالمندی در پیش روی ما قرار دارد. بنابراین معلولان هیچ‌گاه تمام نمی‌شوند. در نتیجه نباید با کم کردن تعداد معلولین فرصت و بودجه‌ی رسیدگی به معلولین را کاهش بدهیم.

¹⁸ . Narrative

¹⁹ . شاید به این خاطر که این زنان یک‌بار شاهد رشد و حرکت جنین در درونشان بوده‌اند.

۴. باید تناقض موجود در مباحث مربوط به معلولیت را به مردم نشان بدهیم. از طرفی پنجاه سال است که مباحث مربوط به حقوق معلولین مطرح شده‌اند و از طرفی دیگر هنوز که هنوز است بحث سقط جنین معلول مطرح است. بالاخره ما باید به معلولین توجه کنیم یا خیر؟

۵. راهکار دیگر مربوط به اخلاق مشاوره‌ی ژنتیک است.^{۲۰} باید پیش و پس از انجام تست به خانواده‌ها مشاوره بدهیم. در این مشاوره‌ها باید به خانواده‌ها درباره‌ی معلولان اطلاعات بدهیم تا خیال نکنند معلول یک موجود عجیب و غریب است! مثلاً خیلی خوب است که یک شخص معلول را به جلسه‌ی مشاوره دعوت کنیم تا مادر او را از نزدیک ببیند. برخی معتقدند که این جلسات فایده‌ای نداشته و ما باید این مساله را برای دختران پیش از ازدواج فرهنگ‌سازی کنیم. تا این جا سخن موافقان و مخالفان سقط جنین را مطرح کردم اما باید دانست که در این جا راه میانه‌ای نیز وجود دارد: ما باید بین جنین‌هایی با معلولیت بسیار شدید و جنین‌های با معلولیت خفیف‌تر تفاوت قائل شویم. در این باره معیارهایی

نیز وجود دارد؛ مثلاً باید دید که آیا ژن معیوب زمینه‌ی ایجاد بیماری را به وجود می‌آورد یا خود عامل بیماری است؟ شدت و زمان شروع آسیب چه قدر است؟ آیا جنین برای مادر خطر جانی ایجاد می‌کند و... با این خط‌کشی یکسری از سندروم‌ها مثل سندروم داون از محدوده‌ی مجاز سقط جنین خارج می‌شوند، چرا که معلولیت شدید به حساب نمی‌آیند. برخی با این

ما باید به مردم یادآوری کنیم که احتمال رخ دادن یک حادثه همیشه وجود دارد. حتی اگر حادثه‌ای رخ ندهد، دوران سالمندی در پیش‌روی ما قرار دارد. بنابراین معلولان هیچ‌گاه تمام نمی‌شوند.

خط‌کشی نیز مخالف هستند، چرا که به اعتقاد ایشان با این خط‌کشی دوباره یکسری از اشکالات برمی‌گردند؛ مثل مشکل فرستادن پیام حقارت به معلولان بزرگسالی که به معلولیت‌های شدید مبتلا هستند، اشکال فرو کاهش شخصیت انسانی به یک ژن معیوب و... علاوه بر این پرسش این جا است که چه کسی قرار است این خط‌کشی را انجام بدهد؟ آیا قرار است متخصصان ژنتیک که در این باره با هم توافق ندارند، این کار را انجام بدهند؟ ضمن این که این لیست باعث «دیگری‌سازی» در بین معلولان شده و انسجام ایشان را از بین می‌برد. نکته‌ی مهم‌تر این است که معلولیت یک مفهوم نسبی و فرهنگی است و نمی‌توان به راحتی به یک لیست واحد از معلولان شدید رسید. اگر ما در یک روستا در کنیا زندگی کنیم، شخصی را که قدرت بدنی نداشته باشد، معلول می‌نامیم. در مقابل اگر در یک کشور مدرن آمریکایی زندگی کنیم، معلولیت تعریف دیگری خواهد داشت. در چنین کشوری به بدن توانمند چندان نیازی نیست؛ بلکه آن‌چه که اهمیت دارد ذهنی است که بتواند به خوبی فکر کند و از فناوری‌ها استفاده کند.

^{۲۰}. من فکر نمی‌کردم در اخلاق کاربردی چنین شاخه‌ای وجود داشته باشد اما چنین رشته‌ای وجود دارد و اتفاقاً رشته‌ی فعال و مفصلی است.

در این زمینه کتابی نوشته شده است که در آن چهارده مقاله درباره‌ی سقط جنین آورده شده است.^{۲۱} نویسندگان این مقالات همگی به شکلی کلی با این خط‌کشی‌ها موافق هستند اما نتوانسته‌اند درباره‌ی آن به توافقی برسند. به‌هرحال به نظر می‌رسد ایجاد این خط‌کشی‌ها بهتر از نبودنشان است، چرا که در غیر این صورت ممکن است selective abortion به جنسیت، قد، رنگ چشم و ... نیز راه پیدا کند.

پرسش: به نظر می‌رسد شما از مخالفین سقط جنین هستید. دکتر اسلامی در جلسه‌ی قبل فرمودند که بهتر است تصمیم‌گیری در رابطه با سقط جنین را به مادر واگذار کنیم، چرا که مادر بیش از دیگران نسبت به فرزند خود مهر و عطوفت دارد و بهتر از بقیه با شرایط آشنا است. آیا شما با این دیدگاه همراه هستید یا خیر؟

پاسخ: من با سقط جنین مخالف نیستم؛ بلکه می‌گویم باید این تصمیم‌گیری را به طبیعت واگذار کرد. در حالت طبیعی بچه‌ها یا معمولاً به دنیا می‌آیند یا اگر شرایطی حادی داشته باشند، در همان ایام جنینی از بین می‌روند. وقتی بچه‌ی معلول به دنیا می‌آید، لازم نیست که برای او از درمان‌های پیچیده‌ی گران‌قیمت استفاده کنیم. این شکل از مراقبت «عدم مراقبت‌گزینی» نامیده می‌شود.

پرسش: این شکل از مراقبت شاید به لحاظ اقتصادی توجیه داشته باشد، اما از آن جایی که درد و رنج شخص معلول را افزایش می‌دهد، توجیهی ندارد.

پاسخ: اتفاقاً در بسیاری از موارد شخص معلول به خاطر این درمان‌ها رنج بیشتری را متحمل می‌شود؛ مثلاً اگر درمان بیماران پروانه‌ای متوقف شود، در همان دوران کودکی از دنیا می‌روند و روز به روز به خاطر درمان رنج بیشتری را متحمل نمی‌شوند. از آن جایی که نوزاد یک واحد مستقل زنده است، وقتی که درد و رنج او از مرحله‌ی عبور کند، خود به خود از دنیا می‌رود.^{۲۲} اما در مورد این که گفتید بهتر است سقط جنین را به مادران بسپریم، باید بگویم: این یک رویکرد فمینیستی است که با مشکل اخلاقی مواجه است، چرا که نقش پدر را کاملاً نادیده می‌انگارد.

کلیدواژه: حیوانات، سقط جنین، معلولیت، سقط جنین‌گزینی، شأن اخلاقی.

^{۲۱}. اریک پارس و آدرینا اش ویراستاران این کتاب هستند. آدرینا اش از جمله کسانی است که فعالیت‌های زیادی در رابطه با سقط جنین معلولین انجام داده است. چهارده مقاله‌ی موجود در این کتاب توسط چهارده نویسنده که در پروژه‌ای، واحد به نام selective abortion and disability rights با هم فعالیت می‌کنند، نوشته شده‌اند.

^{۲۲}. درست مثل اشخاصی که به کما می‌روند.